دکتر مجتبی میرمیران
دکترحسن کهنسال
دانشگاه گیلان

مروری بر جغرافیای تاریخی گیلان

-قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم-

چکیده

موقعیّت خاص جغرافیایی استان گیلان، با وجود اقلیم مناسب و شرایط مساعد جهت کشاورزی و همجواری با کشور پهناور روسیه و نامیده شدن به عنوان «دروازه‌ی اروپا»، زمینه‌های ایجاد ارتباط و تبادلات فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با کشور روسیه را به وجود آورد. همچنین باعث شد تا جهانگردان زیادی از ملل مختلف، به ویژه روسیه، به سمت گیلان سرازیر شوند. آنها گزارش‌های مهمی در سفرنامه‌ی خود ثبت و ضبط کردند که امروزه موضوع جدّی مطالعات تاریخی، سیاسی، فرهنگی و... به شمار می‌رود.

درآمد:

سفرنامه‌ها، یکی از مهمترین منابع پژوهش در تاریخ‌اند. نویسندگان سفرنامه، مشاهدات سفرهای خود را به صورت گزارش مکتوب به جا گذاشته‌اند. آنان اطّلاعات گران‌بهایی از ابعاد اجتماعی مردم یک منطقه به دست داده‌اند. در این پژوهش نظر جهانگردان روسی[1] در باره‌ی اوضاع گیلان ارائه شده است. محورهای بحث شامل موقعیّت جغرافیایی، اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی گیلان است.

الف) وجه تسمیه‌ی گیلان

از بین جهانگردان روسی تنها خودزکو[1] و ملگونف[2] اشاره‌ای گذرا و اجمالی به وجه تسمیه‌ی گیلان نموده‌اند. خودزکو[3] می‌گوید:

«نام این ایالت، که ساکنانش گاهی آ ن را گیل، زمانی گیلان و گاهی گیلانات می‌نامند، در واقع معرّف سرزمینی باتلاقی است. در لهجه‌ی محلّی مردم این سرزمین، گیل به معنای گِل به کار برده می‌شود. گیلان و گیلانات هردو صورت جمع این اسم هستند.(خودزکو، بی تا: ۱۷).»

ملگونف،[2] گیلان را سرزمینی مسطّح و آکنده از آب دانسته است.(ملگونف، ۱۳۶۴: ۱۵۵) به نظر می‌رسد، تاکنون نظریه‌ی دقیق و کاملاً درستی از وجه تسمیه‌ی گیلان ارایه نشده است. در اوستا در نخستین فرگرد وندیداد، نام ناحیه‌ای به صورت "varena" آمده است. بعضی از زبان‌شناسان، از جمله آندره‌آس،[3] واژه‌ی گیلان را تحوّل یافته واژه‌ی اوستایی مذکور می‌دانند. در حالی که بعضی دیگر، چون امیل بنونیست[4] این نظر را رد کرده‌اند. استدلال وی چنین است که va و vi زبانهای باستانی به go و gu تبدیل می‌شوند، نه به gi یا ge. همچنین، خاورشناسان حتی بر سر تعیین محل و تطبیق آن با گیلان اختلاف نظر دارند.(پورداود، ۱۳۶۷ :۵۷) با وجود اختلاف رأی و چالش‌های فراوانی که در میان زبان‌شناسان وجود دارد، به نظر می‌رسد دیدگاه خودزکو با همه سادگی و صرافتش به حقیقت نزدیکتر باشد.

ب) موقعیّت جغرافیایی گیلان

گیلان مشتمل بر بخش جنوبی و غربی دریای خزر است. از بخش شرقی مرز مازندران تا گمرک خانه‌ی آستارای روس، و رود آستارا سرحد است. در بخش جنوبی این رود، کوههای تالش است، که از رشته کوههای قفقاز به شمار می‌رود. چون میل به سمت جنوب و غرب نمایند، آغاز کوههای البرز است. در جانب شرقی آن، کوه درفک(دلفک)است، (بلندی این کوهها چندان زیاد نیست). در طرف دیگر این کوه در بخش جنوبی گیلان، شهرهای اردبیل و قزوین است. دریای خزر و دریاچه‌ی انزلی در بخش غربی و شرقی گیلان است...طول گیلان از شرق تا غرب از سی تا چهل فرسخ است.(خودزکو، بی تا: ۷)؛ (ملگونف، ۱۳۶۴:۱۵۵)

1. A . Chodzko
2. G . V . Melgunov
3. F.C. Andereas
4. E.Benveniste

خودزکو صرفاً به درازای گیلان اشاره کرده است و میزان آن را ۳۷ فرسنگ می‌داند. اما در تقسیم بندی ولایت‌های گیلان، مساحت هرکدام را برآورده کرده است.(خودزکو، بی تا: ۳ و بعد)جهانگردان روسی، در مورد اقلیم و آب و هوای گیلان می گویند که هوای این منطقه گرم و مرطوب و ناسالم است. گاهی هوا چنان از رطوبت اشباع می‌شود که در تیر و مرداد ماه، دُهُلی که بر اساس رسومات بر دروازه‌ی دارالحکومه‌ی رشت می کوبند، از صدا می‌افتد و باید پوست آن را مرتباً بر آتش گرفت و خشک کرد. پوشش برف هیچ‌گاه ستیغ دماوند را ترک نمی گوید، از نیمه‌ی دوم مهر تا نیمه‌ی اول اسفندماه، سراسر قلل کوهها پوشیده از برف است... سپتامبر آغاز ریزش باران هاست که گاهی با رسیدن بادگرم متوقف می‌شود. با وزش این باد همه آبگیرهای دشتِ پست یکسره خشک می‌شود. (همان جا: ۷۱-۷۰)

برخی از یادداشت های کاتف راجع به آب و هوای ایران و نیز ارتباط آن با کارهای کشاورزی جالب توجه است. او می‌نویسد که: گیلان از بقیه‌ی نقاط گرمتر است، ولی آب و هوای خوبی ندارد. در سراسر سرزمین ایران تنها در گیلان باران می‌بارد و نیز به جز در سرزمین گیلان در جای دیگر جنگل وجود ندارد. (کاتف، ۲۷:۱۳۵۶).

موسیوب نیکیتین نیز مانند کاتف و خودزکو، از اوضاع جوّی نامساعد گیلان شکوه دارد. او می گوید:

> «اگرچه طبیعت با گیلک مساعدت کرده و دارای آب فراوان و زمین حاصل‌خیز است... ولی اهالی به دلیل آب و هوای بد، همیشه سست و ناتوان‌اند. ضرب المثلی در ایران است که می گویند، اگر مرض می‌خواهی برو به گیلان (خاطرات و سفرنامهٔ نیکیتین، ۱۳۵۶ : ۱۳۶).

تقسیم بندی ولایات گیلان

گیلان پیش از دوره‌ی صفویه به دو ناحیه‌ی «بیه پیش» و« بیه پس» تقسیم می‌شد. عامل این مرزبندی رودخانه‌ی سفیدرود (آماردیوس یا قزل اوزن) بوده است (طاهری، ۱۳۷۴ : ۲). اما خودزکو واژه‌ی «بیه» را نام قومی فرض کرده است که بخشی از آن «بیه پیش‌ها» در ولایت لاهیجان و بخشی دیگر یعنی «بیه پسی‌ها» در ولایت رشت اقامت گزیده‌اند. (خودزکو، بی تا: ۴۱) در دوره‌ی ناصرالدین شاه قاجار ولایت گیلان دارای بلوک‌ها، محلّات و حاکم نشین‌های مختلف بوده است. (ملگونف، ۱۳۶۴ : ۱۵۵) خودزکو گیلان را به هفت ولایت و هر

ولایت را به چند بلوک تقسیم می کند. چنانچه از مرزهای شمالی آغاز کنیم، به ترتیب می توان ولایات زیر را تمیز داد:

۱.کرگانرود، ۲.اسالم، ۳.گسکر، ۴. فومن، ۵. رشت، ۶. لاهیجان، ۷. رانکوه(خودزکو، بی تا: ۴۱).

پ) موقعیّت اجتماعی، فرهنگی و معماری

۱. مردم گیلان

خودزکو، نام اقوام تاریخی که در کرانه‌ی دریای خزر می‌زیسته‌اند، از لحاظ معنی شناسی وابسته به زبان رومی، به ویژه یونانی، می‌داند. او برای اثبات سخن خود، از گفته‌ی جغرافی شناسان یونانی و رومی استفاده کرده است؛ ضمن آن که وی معتقد است برای شناخت اقوام گذشته به دلیل نبود منابع قابل استناد، مطالعه‌ی نام شناسی اماکن می تواند کمک بزرگ و مؤثری باشد. اقوامی که خودزکو اشاره کرده است، عبارت اند از: گلها، کادوسیها، دربیکها، اوتیها، اناریها،دوکوزینیها، آماردها و بالاخره کاسپین ها. او معتقد است که وجه مشابهت های اسامی را حتی در صورت های یونانیشان، در زبان توده‌ی مردم می‌توان بازیافت. مثلاً وی می گوید: نام یونانی، «گلها»، به صورت گیل و گیلان وجود دارد و یا «کادوسیها» که به صورت کدوسرا، نام دهی در کرانه‌ی سفیدرود، در ولایت رشت، یا «کدوکیا»، که نام آبادی دیگری است از همین ولایت نزدیک کهدم و بالاخره، کده و گوده که نام دو آبادی است در ولایت فومن.

وی واژه یا نام‌جای «دُروَک» یا « دُلفک»، به نام بلندترین قلّه‌ی گیلان واقع در کرانه‌ی چپ سفیدرود راه بازمانده‌ی ضبط یونانی«دربیک» می‌داند. وی، گونه‌ی زلفک را برخاسته از نوع نگرش و طرز تفکّر ایرانیان تحصیل کرده‌ای می‌داند که عموماً تمایل دارند ریشه‌ی آن را از زبان کنونی شان بدانند.

هرودوت می گوید که «دربکها» یا دروکها، گروه قدرتمندی بوداند که در این سرزمین، به صورت مستقل زندگی می کردند. این مورّخ اشاره دارد که کوروش به اسپیتاسس[1] ساتراپی، دروبکها را بخشید. خودزکو به نقل از استرابن، با دقّت و صحّت بیشتری یادآور می‌شود که تاپیرها، تپورها[2] اقوام ساکن مازندران در حدّفاصل

1. Spitaces
2. Tapyres

میان قلمرو دربکها و هیرکانیان اقامت گزیده‌اند. در واقع طبرستان کنونی سرزمینی است که از یک سو به کوه و از سوی دیگر به دشتی که رود گرگان را مشروب می‌سازد، تکیه دارد.

او حتی اصطلاح «بیه» را اساساً صورتی تحریف یافته از واژه‌ی یونانی "óultlol" آبادی و یا ویه می‌داند و نام آبادی «ویه» واقع در دیلمان و یا شاید نام «بیه» را، که در تاریخ فتوحات میرعبدالفتاح فومنی آمده، برگرفته از واژه‌ی ذکر شده یونانی می‌داند.

خودزکو نام واژه‌ی «انارکول» یا "تپه انار" واقع در بلوک رحمت آباد را از ریشه‌ی یونانی می‌داند. وی همچنین عمارلوها را طایفه‌ای از اکراد می‌داند که در سراسر راست سفیدرود از محل پل منجیل تا دیلمان پراکنده‌اند. احتمال دارد کردهای ریشوند، که در سده‌ی هفدهم میلادی به جای آنان اسکان یافته‌اند، نام ساکنان اصلی این سامان را اختیار کرده و به آن پسوند ترکی«لو» را افزوده باشند. گازارها یا خزرها قومی بسیار قدیمی‌اند، که قبل از استیلای مقدونیان بر ایران نام خود را به دریای خزر و شهر قزوین داده‌اند. (خودزکو، بی تا: ۴۲ – ۴۱) متأسفانه هیچ گونه مطلبی در سفرنامه‌های ملگونف، کاتف، نیکیتین و خانیکف، درباره‌ی اقوام تاریخی گیلان وجود ندارد.

دست یافتن به رقم درست جمعیّت گیلان بسیار دشوار است.بر اساس یک برآورد در سال ۱۸۴۰میلادی، که خودزکو آن را نزدیک به واقعیّت می‌داند، رقمش را چنین برشمرده است:

> ... جمعیّت ولایت رشت ۷۵ هزارتن، لاهیجان ۶۲ هزارتن، فومن ۸۵ هزار تن، لنگرود و لشت نشاء ۲۰ هزار تن، رانکوه ۱۴ هزار تن، گسکر ۱۲ هزار تن، کرگانرود ۷۵۰۰ تن و اسالم ۲۳۰۰ تن. بنابراین، جمعیت نفوس گیلان ۳۰۰هزار تن بوده که شامل جمعیت های کرد و تالش این ایالت نیز می‌شود(خودزکو، بی تا: ۸۱–۸۰)

۲. معماری

گیلان درواقع جنگلی مسکونی است. در این قلمرو «ده» به معنای متعارف کلمه وجود ندارد. آنچه را که در اینجا محلّه می‌نامند، تعدادی مساکن پراکنده است، که بدون نقشه، کشتزارها و فضای پردرخت میانشان فاصله‌انداخته است؛ به گونه‌ای که هر یک را می‌توان بنای جداگانه‌ای فرض کرد. در هر یک از این محلّه‌ها می‌توان، این بناها را تمیز داد: ۱. خانه، ۲. کتام، ۳. تلمبار، ۴. کندوج، ۵. لانه(مرغدانی). (همان جا)

۲-۱. خانه: اجتماعات دهقانی در گیلان، در یک محل تشکیل شده است. خانه، سرپناه دهقان به حساب می‌آید. آنها معمولاً روی پایه‌های بلندی ساخته می‌شوند و گاهی روی تیرک‌هایی ضخیم که روی زمین گذاشته شده‌اند، استوار می‌شوند. به گونه‌ای که آب باران آزادانه بتواند در زیربنا حرکت کند. خانه‌ی گیلان نه پنجره‌ای به خارج دارد و نه سوراخی برای بخاری؛ تنها از درِ خانه، هوا و روشنایی وارد شده و دود خارج می‌گردد. (همان جا)

خانه‌های گیلان عموماً با دیوارهای گلی ساخته شده است که هم‌رنگ با زمین است. بام خانه‌ها توسط ساقه‌های برنج پوشش داده می‌شود و خارج از قاعده بزرگ است. بام عموماً بر ستونهایی از چوب تکیه می‌زند؛ فضای میان ستونهای چوبی و تیغه‌ی خارجی دیوار، ایوانی به نام «تلار»[1] اختصاص می‌یابد که اعضای خانواده، روزها را در آن می‌گذرانند.(خودزکو، بی تا:۴۸) عموماً سقف خانه‌های افراد ثروتمند گیلانی دوره‌ی ناصرالدین شاه و سایر اقشار، گالی پوش بوده است.(مکنزی، ۱۳۵۹: ۳۰-۲۹) مالکان مرفّه در خانه‌های دو اشکوبه زندگی می‌کنند. خانه‌های کاملاً جادار و هواگیر. هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد که نمای خارجی این خانه‌ها را اندودی از گچ بپوشاند...پوشش خارجی خانه‌ها را به رنگ خاکستری در می‌آورند تا دید[چشم] را خسته نکند... در گیلان خانه‌های مجهّز به پنجره‌های بزرگ با جامهای رنگین دیده می‌شود. راهروها و بالکن هایی که بر چهار جانب خانه‌ها تعبیه شده، به آنها ظاهری سخت دلپذیر می‌بخشد؛ بسیاری از خانه‌های رشت، فومن، لاهیجان و لنگرود به این روش ساخته شده‌اند. دهکده‌های واقع در کوهستانهای غیر مشجّر گیلان، از لحاظ اسلوب ساختمانی بیشتر به فلات ایران شباهت دارند...این خانه‌ها با آجری پخته ساخته شده‌اند و بامی مسطّح دارند. (خودزکو، بی تا: ۵۲-۵۱)؛ خانه‌های قصبه‌ی منجیل به کلّی با خانه‌های گیلانی تفاوت دارد.

نیکیتین می‌گوید:

> «... در بالا دستِ سفیدرود قصبه‌ی رودبار یک نمونه‌ی گیلکی است؛ ولی چون از رودخانه عبور کرده و از ساحل چپ به ساحل راست برویم، اولین اجتماع، قصبه‌ی منجیل است که به کلّی با خانه‌های گیلانی تفاوت دارد. در این‌جا خانه‌ها بامهای مسطّحی دارند که با خاک پوشیده شده و دیگر خانه‌ی پوشالی و چوبی دیده نمی‌شود. رنگ این خانه‌ها زرد مایل به خاکستری است...» (نیکیتین، ۱۳۵۶:۱۳۸)

1. Telār

۲-۲. کتام: کتام بامی است گالی پوش، نهاده بر پایه‌های بلندی از تیرکهای چوبی که از میانه‌ی آنها تیرکهای دیگری افقی می‌گذرانند و روی آن تخته بندی، کف کتام را استوار می‌دارند. رسیدن به کف کتام عموماً با واسطه‌ی نردبانی صورت می‌گیرد. این بنا از همه سو باز و جولانگاه هواست. در آغاز فصل گرما، اعضای خانواده گیلانی برای رهایی از پشه و کک بدانجا پنا می‌برند. (خودزکو، بی تا: ۴۹-۴۸).

۲-۳. تلمبار: تلمبار، که محل پرورش کرم ابریشم است، شباهتی به کتام دارد؛ با این تفاوت که ابعادش کوچکتر است (همان جا) ملگونف در اثرش به وجود بنای تلمبار اشاره کرده است (ملگونف، ۱۸۵:۱۳۶۴).

۲-۴. کندوج: کندوج یا انباری که دهقانان، شلتوک را در آن نگاه می‌دارند. این انبار که بلندترین بنا در مساکن روستایی گیلان است، بامی کلّه قندی دارد که بر چارپایه‌ای از چوب استوار شده است.(خودزکو، بی تا: ۵۰).

۲-۵. لانه(مرغدانی): لانه که آن را نیز با بامی از ساقه‌های برنج و یا علف های خشک شده می‌پوشانند، روی چهار تنه‌ی فرعی درخت برای دوری از گزند حیوانات وحشی قرار می‌دهند. (همان جا)

سفرنامه نویسان اشاره‌ای به بنایی به نام اصطبل(در زبان محلی گاچه) نکرده‌اند. این بنا که از حیث ساختار ظاهری با بناهای دیگر تفاوت دارد، محل نگهداری چارپایان، مانند اسب، گاو و ... است. آیا عدم اشاره و ذکر چنین بنایی به معنای نبود این بنا بوده است؟ با توجّه به اهمیت این نوع چارپایان در زندگی کشاورزی گیلانی‌ها، به نظر می‌رسد که این بنا در گیلان باید وجود داشته باشد.

خودزکو و نیکیتین، عوامل اقلیمی را عامل اساسی تخریب و فقدان آثار و بناهای تاریخی می‌دانند ومعتقدند که گیلان دارای آثار تاریخی ممتاز و چشمگیر نیست؛ اما دستاوردهای علمی باستان شناسی و حفاریهای غیر مجاز در مناطق مختلف گیلان، از جمله مارلیک رودبار، دیلمان و اشکورات رودسر، حاکی از وجود تمدّن‌های چند هزار ساله است که توسط اقوام تاریخی گیلان به جای مانده است.

۳. فرهنگ و آداب و رسوم

گیلان دارای دو گروه نژادی متفاوت است: یکی بومیان، دیگری دسته‌هایی که به اراده‌ی پادشاهان ایران و بنا به انگیزه‌های سیاسی از سرزمین اصلی خویش جلای وطن کرده و در این محدوده، مجدّداً اسکان یافته‌اند. بومیان سرزمین پست گیلان، خود را « گیلک» می‌نامند. ساکنان بخش کوهستانی هر یک به نام ولایت محل

سکونت خویش، مانند دیلمی، تالشی و از این قبیل نامیده می‌شوند. در واقع مردم دشتها و کوهستانها به یک رشته‌ی نژادی واحد تعلّق دارند. اقوام ساکن بلندیهای گیلان، گالش ها، یعنی شبانان کوه نشین، غیر بومیانی، که برای همیشه در گیلان رحل اقامت افکنده‌اند، متعلّق به دو قوم متفاوت‌اند:

اوّل- تالش‌ها، که قبیله‌ای ترک نژاد و ساکن آسیای مرکزی بودند.

دوم- کردهای گیلان، که زمان ورودشان به قلمرو گیلان به عهد نادرشاه افشار می‌رسد و جملگی به خانواده ریشوند تعلّق دارند(خودزکو، بی‌تا: ۷۹ و ۸۰)..... ریشوند تیره‌ای از ایل بزرگ بیه هستند که مرکز اصلیشان محلّی میان ارزروم و شهرزور بوده است.

۳-۱. زبان

لهجه‌ی مردم گیلان از نام ساکنان بومی این سرزمین گرفته شده است و به گیلکی مشهور است. علی رغم تمایزاتی که میان گویش‌های نواحی مختلف گیلان وجود دارد، همه‌ی آنها ریشه در زبان فارسی کنونی دارند(همان جا: ۸۱).

دیگر سیّاحان روسی، حتی به طور اجمال و مختصر از زبان و گویش مردم گیلان سخنی به میان نیاورده‌اند.

۳-۲. دین

دین اسلامی تشیع در گیلان غلبه دارد، ولی مردم تالش به مذهب تسنن معتقداند. ارمنی های مقیم انزلی که تعداد آنها به ۲۰ تن بالغ است، در این شهر کلیسایی مخصوص به خود دارند. در حوالی لاهیجان در آبادی سیاهکل، گروهی یهودی اقامت دارند(همان جا: ۷۳). خودزکو به نقل از عبدالفتاح فومنی می گوید:

> در روزگار سلطنت سلاجقه در ایران، آیین اهورامزدایی و معابد زردشتی در گیلان پابرجا بود. شیخ الجبلِ مشهور، که در الموت در همسایگی ایالت گیلان سکنی داشت، همه‌ی موبدان زردشتی را از گیلان راند و یا آنان را به قبول مذهب تعصب آمیز اسماعیلی ناگزیر ساخت. (نیکیتین، ۱۲۸:۱۳۵۶).

۳-۳. آداب و رسوم و مراسم آیینی

یکی از مراسمی که در گیلان معمول است، جنگ گاومیشان است. نیکیتین شواهد خود را از این جشن چنین می گوید:

«... خانه‌ای که ما را در آن دعوت کرده بودند، منظره‌ی جشنی را داشت که ما را در آن جای دادند. با قالیچه و پارچه‌ای ابریشمین آرایش یافته بود. در مقابل گالری، باغچه‌ای بود که برای میدان جنگ معیّن کرده بودند. دهقانان به نوبه، گاومیش‌های خود را از دو طرف مقابل وارد میدان می‌کردند... گاومیشان در میدان به هم نزدیک می‌شدند... به هم حمله می‌کردند... در اطراف میدان هم تماشاچیان دایره وار ایستاده ... پس از مدتی بالاخره یکی از این دو حیوان شکست خورده و با قدم‌های سنگین از میدان می‌گریخت. در این موقع صاحب گاومیش فاتح، افسار آن را گرفته به طرف گالری نزدیک می‌شد، در حالی که اشعار حماسی می‌خواند، پول ها و دستمال های ابریشمی که تماشاچیان از هر طرف برای او می‌انداختند، جمع می‌کرد. (همان جا: ۱۲۹–۱۲۸)

نیکیتین اشاره به رشته‌ی کشتی در ایران می‌کند، اما اشاره‌ای به ورزش کشتی سنتی در گیلان ندارد.

از جمله بازی‌های سرگرم کننده در گیلان بنداندازی است که بازیگران با مهارت خاصی در روی طناب در هوا بازی می‌کنند. مارگیری هم که به وسیله‌ی اشخاص مخصوص صورت می‌گیرد، بی‌تماشا نیست(همان جا)

جشن بهاری نوروز از بقایای مراسم باستانی ایران است و به دین اسلام ربطی ندارد. این تشریفات بنابر اصول الوهیت قوای طبیعی و پرستش اشعه روان بخش آفتاب به مرور زمان به وجود آمده است و بقایای همان عقاید کهن است. یکی از دلایل اثبات آن مراسمی است که در چهارشنبه آخر سال در همه جای ایران صورت می‌گیرد، این روز را چهارشنبه سرخی هم می‌گویند. شاید این نام را به مناسبت رنگ آتش به آن داده‌اند. دلیل دیگر قدمت جشن نوروز این است که سرشب قبل از آن سفره‌ای باید گسترده شود که علاوه بر انواع شیرینی و خوراکی، هفت چیز در آن یافت می‌شود که حرف اول آنها سین است و معمولاً آن را هفت سین می‌گویند و به یاد بود هفت فرشته مقرّب اهورامزدا که آنها را امشاسپندان می‌نامند، فراهم می‌سازند. در میان این سفره، ظرفی هم باید باشد که در آن دانه‌های گندم و جو یا سایر حبوبات سبز شده باشد. (همان جا: ۱۲۶). یکی از مراسم آیینی مردم گیلان، مراسم عزاداری است که برگرفته از اعتقاد دینی آنان و عمدتاً بر محوریّت واقعه‌ی عاشوراست. در این مورد نیکیتین می‌گوید:

نمایش‌های عمومی همه ساله چون تعزیه در ماههای عزای محرم و صفر داده می‌شود که در آن وقایع خون آور و کشته شدن حسن و حسین (ع) و سایر فرزندان علی (ع)، خلیفه مسلمین، را مجسّم می‌سازد... در ماه محرم و صفر مجالس روضه‌خوانی زیادی در همه جای ایران از جمله گیلان منعقد

می گردد و ذاکرین متخصص، سرگذشت تاریخی خانواده علی (ع) را با نظم و نثر و روی منابر شرح می‌دهند. روضه‌خوانی یک نوع عبادت محسوب می‌شود. برای تعزیه، بناهایی مخصوص ساخته شده است که آنها را تکیه یا حسینیه می گویند. این بناها معمولاً مربع و در اطراف آن طاقنمایی است که در این موقع تزیین و مفروش شده و حضّار در آنها می‌نشینند. (همان جا)

ت) اوضاع اقتصادی

۱. تولیدات طبیعی(کشاورزی)

خودزکو، نوغان، صید و کشت زیتون را از مهمترین انواع تولیدات طبیعی مردم گیلان می‌داند. پس از ابریشم، دادوستد ماهی‌سفید، سود بخش ترین مشاغل گیلان است و بزرگترین رقم نیروی کار را به خود اختصاص داده است(همان‌جا: ۸۰ و ۸۹). عموماً محصولات طبیعی و کشاورزی مردم گیلان، شامل: برنج، گندم، عسل، زیتون، انواع مرکبات، پرورش کرم ابریشم، دامهایی چون گاومیش و گوسفند بوده است. محصولات طبیعی ولایت کرگانرود، شامل: برنج، روغن، پشم، ابریشم و پنبه می‌باشد(ملگونف، ۲۱۱:۱۳۶۴) که عسل و موم آن شهرت به سزایی میان ولایت‌های گیلان دارد. (خودزکو، بی تا:۸) برنج، گندم، عسل، کرم ابریشم، صید و شکار پرندگان دریایی، نگهداری گاومیش و گوسفند و قایقرانی، از جمله فعالیّتهای مردم ولایت گسکر و بخشهای پنج‌گانه‌ی تابعه آن بوده است(همان جا:۱۰؛ ملگونف ۲۰۷:۱۳۶۴). رودبار را به دلیل داشتن زیتون فراوان زیتون رودبار نیز می‌نامند. از زیتون این درختان روغن و صابون تهیه می کنند(ملگونف، ۱۹۶:۱۳۶۴). خانیکوف[1] در سفرنامه اش اشاره‌ای بسیار گذرا به نوع ابریشم در گیلان کرده است. او می گوید:

> «صنعت تولید ابریشم که من فرصت مطالعه‌ی آن را در مشرق زمین، از سمرقند تا ایالات قفقاز، داشتم از زمانهای دیرین به سغدیان و مناطق میان آمودریا، سیردریا، قسمتی از افغانستان، خراسان، گیلان ... راه یافته است.»(خانیکوف، ۹۸:۱۳۷۵)[۵].

در ضمن خودزکو اشاره می کند، انواع مرکبات از نارنج گرفته تا لیمو، بادرنگ و سایر تیره‌های این خانواده، در باغستانهای گیلان و در ساحل دریا در هوای آزاد می‌روید. هر چند مرکبات در گیلان از لحاظ تنوّع تیره‌ای به پای مازندران نمی‌رسد. با این حال در این ایالت، یازده تیره مرکّبات را می‌توان بازشناخت.

1. Nicolas de Khanikoff

همچنین وی انواع میوه‌هایی، از قبیل: گلابی، ازگیل، انار، گردو، فندق، سیب، انواع آلو... را بر می‌شمارد(خودزکو، بی تا: ۵۸ و ۵۹).

۲. صنعت

سرزمین گیلان به لطف طبیعت مستغنی خود، بی تردید یکی از غنی ترین بخش های کرانه‌ی دریای خزر است. گیلانی‌ها با مباهات تمام، همواره از این سخن می گویند که فرآورده‌های سرزمین زرخیزشان، نه تنها نیازهای داخلی آنان را مرتفع می‌سازد، بلکه قادر است بازرگانان دیاران دیگر را نیز نیکبخت و ثروتمند سازند. خودزکو می گوید که گیلانی‌ها در این مدّعا صادق‌اند و در واقع به برکت همین فراوانی بی حد بوده است که آنان موفق شده‌اند طیّ قرنهای متمادی در این سرزمین با استقلال زندگی کنند(همان جا: ۹۱). اما غنای سرزمین و زرخیز بودن آن، دلالت بر وجود صنعت پیشرفته و امکانات تولیدی نیست. گیلان با شرایط آن روز در عرصه‌ی امکانات صنعتی به نظر می‌رسد، در مرحله‌ی بسیار ابتدایی بوده است.

خودزکو تولیدات کارخانه‌ای (صنعتی) یا منابع دستی مردم گیلان را بر می‌شمارد. قبل از ورود کالاهای خارجی مردم این سامان از پوشاکی استفاده می کردند که در کارگاههای محلی شان فراهم می‌آمد. ولی این کالاهای بومی هم اکنون قادر به مبارزه با فرآورده‌های ارزان قیمت کارخانه‌های اروپایی نیست، تا آنجا که تولید صنایع محلّی به شکل روز افزونی رو به کاهش و انحطاط نهاده است.

زنان روستایی در ارتفاعات گسکر و شفت و سایر ولایات کوهستانی این ایالت به بافت نوعی پارچه پشمی ضخیم مشغول‌اند، که با دوام و نفوذناپذیر و متناسب با مقتضیّات اقلیم این سامان است. زنان روستایی دشت های پست، نوعی پارچه‌ی کتانی و پنبه‌ای می‌بافند که محکمتر از چیت هندی نقشدار اروپایی است، ولی از لحاظ زیبایی نقش، به پای آنها نمی‌رسد. حریر کارگاههای داخلی گیلان با ظرافت و دقّت بیشتری از پارچه‌های مشابه خود در اروپا بافته می‌شود.

در گیلان هیچ کارخانه‌ای که به مقیاس بزرگ، مجهّز باشد، وجود ندارد. هر کس در خانه‌ی خود غالباً به حساب خودکار می کند. عمده ترین انواع تولید پارچه‌های ابریشمی به قرار زیر است:

۱. قصب، ۲. لنگ، ۳. پرده دارایی، ۴. بقچه، ۵. الیجه، ۶. توی دوشک، ۷. دارایی، ۸. کورشاق، ۹. گنجینه.

بنا به نظر خودزکو، فرآورده‌های صنعت گلدوزی در رشت خواهان زیادی دارد و در تمامی ایران به قیمت مناسبی فروخته می‌شود (همان جا: ۹۳-۹۱).

صنعت روغن کشی در منطقه‌ی رودبار رواج داشت. شیوه‌هایی که برای کشیدن روغن از زیتون به کار می‌رود، بسیار ساده است. زیتون را پس از آن‌که کاملاً رسید، می‌چینند و چند روز در سایه نگاه می‌دارند، به مجرّد این‌که سطح خارجی دانه‌های زیتون شروع به چین و چروک خوردن کند، آنها را در دیگ های مسین می‌ریزند و با آتشی ملایم تفت می‌دهند. زیتونی را که به این ترتیب بر اثر عمل حرارت نرم شده است، در کیسه‌هایی از کتان ضخیم جای داده و آنها را یک به یک در بین دو سنگ آسیاب روغن کشی قرار می‌دهند، بدین شیوه است که روغن حاصل می‌شود(همان جا: ۸۹و ۹۰).

۳. تجارت

۳-۱. راه

یکی از بسترها و زمینه‌های مهم توسعه‌ی تجاری، راه است و امروزه اهمیت این موضوع بر کسی پوشیده نیست. عدم دسترسی آسان به منابع و نبود راههای مواصلاتی، اعمّ از زمینی، دریایی، هوایی، ممکن است یک کشور را به‌ویژه از نظر اقتصادی و تجاری در حالت شدید انزوا قرار دهد، یا برای تولید و امکان تبادل تجاری هزینه‌ی گزافی را تحمیل کند. تقریباً تمامی جهانگردان روسی به موضوع راه توجّه زیادی کرده‌اند و آن را نقطه‌ی مرکزی و محور اصلی تجارت قرار داده‌اند. گرچه سرزمین گیلان از این جهت نیز، یعنی امکان ارتباط برقراری با سایر ایالت ها و حتی کشورهای دیگر موقعیّت مناسبی داشت، ولی توسعه‌ی جادّه‌ای و امکانات مربوط به آن در حدّاقل وضعیت بود. به نظر آنان، تنها راه تجاری با کشورهای خارجی(روسیه) راه دریایی بود. ولی ارتباط این ایالت با سایر ایالت های داخلی از راههای شنی، کوهستانی، جنگلی و احیاناً باتلاقی(گِلی) صورت می گرفت (فیودورکف، بی تا:۱۱۸؛ خانیکوف، ۱۳۷۵ :۱۷۸؛ ملگونف،۱۳۶۴: ۱۸۴)، (خودزکو، بی تا: ۱۰۶ – ۱۰۵)

۳ـ ۲. صادرات و واردات

آنچه از طریق گیلان به خارج صادر می گردید، عبارت بود از: مازو، خشکبار، خمخالات، پارچه‌های پنبه‌ای بافت داخل ایران ... که به روسیه می‌فرستادند. در مقابل کالاهایی که عمدتاً از روسیه وارد گیلان می‌شدند، شامل میله‌های آهنی، فرآورده‌های نفتی، چوب به صورت الوار، چرم دباغی شده، قند، چای، چدن، پارچه‌های پنبه‌ای منقوش، کاغذ، صندوق های رنگ شده، سرویس های چای خوری سماور، لیوان (خودزکو، بی تا: ۱۰۵ و ۱۰۶).

مناسبات تجاری ایران و روسیه، به ویژه از نیمه‌ی دوم قرن هفدهم، توسعه‌ی چشمگیری داشته است. از آنجایی که روسیه برای راه اندازی صنایع نساجی نیاز به موادّ خام اولیه‌ی آن داشت، ضرورت داشت آن را وارد کند؛ لذا تجّار روس علاوه بر خریداری ابریشم خام از گیلان، پنبه، دیبا، پارچه‌های ابریشمی و پشمی نیز وارد می کردند. همچنین محصولات دیگر، از قبیل: برنج، میوه‌جات، ادویه‌ی هندی از گیلان به روسیه صادر می‌شد. در مقابل، گیلان از روسیه، کالاهایی از قبیل: آهن، چوب، بلور، فولاد، مس، قلع، سرب، انواع پوست حیوانات را وارد می کرد(عبدالله یف،۱۳۳۶: ۲۸ و بعد).

فیودورکوف صرفاً به راههای تجاری ایران و روسیه اشاره می کند و اهمیتش را یادآور می‌شود. ولی راه ارتباطی از هشترخان (آستراخان) به بنادر ایرانی را بسیار مهم می‌شمارد، اما به نوع کالاهایی که از این طریق تبادل و داد و ستد می‌شد، اشاره نکرده است (فیودورکف، بی تا، ۱۸). خانیکوف برای دریای خزر، به دلیل حمل کالاهای روسی و سهولت در امر تجارت، بسیار ارزش قایل است (خانیکوف،۱۴۸:۱۳۷۵). کاتف بدون اشاره به نوع کالای مورد تجاری به نقش ارتباط بازرگانی ایران(گیلان) و روسیه(هشترخان) اهمیت زیادی قایل است (کاتف، ۱۳۵۶:۱۶). بازارهای داخلی بر آن بوده است تا نیازهای ضروری مردم را برآورده سازد. از این رو، نوع کالاهایی که به ویژه در گیلان تولید می‌شد، مورد داد و ستد و فروش قرار می گرفت و از جمله: انواع ماهی، پرندگان گوشتی، زیتون، روغن زیتون، انواع میوه، صابون، لباس های دست باف، پیله‌ی ابریشم، انواع پارچه...(خودزکو، بی تا: ۱۰۰)

خودزکو اشاره می کند، آنچه بازرگانان ایرانی در سال ۱۸۴۰ میلادی وارد گیلان کرده‌اند، چیزی نزدیک به ۶۰ هزار تومان از فراورده‌های داخلی بوده است. که هر گاه آن را به واردات انگلیس و روسیه بیافزاییم، مبلغی در حدود ۳ میلیون فرانک خواهد شد. مقایسه‌ی این رقم و رقم صادرات، مبلغی معادل ۹/۲۴۲۵۱۲/۵ فرانک

مازاد نشان می‌دهد، که نصیب تولید کنندگان گیلانی گردیده است. حال اگر مبلغ ۲/۵۵۴/۷۷۵ فرانک مالیاتی را که ایالت گیلان سالانه به خزانه شاهی می‌پردازد از رقم درآمدها، کم کنیم، باز در حدود ۷ میلیون فرانک هر سال در گیلان پس انداز می‌شود.(همان جا: ۱۰۷).

۳-۳. پول، اوزان و مقادیر

در ایران فقط پنج نوع سکه وجود داشته، یک سکه از طلا، دو سکه از نقره، دو سکه از مس. از زمره‌ی خدمات بی‌شماری که شاهزاده، عباس میرزا به ایران کرد، قبول نظام اعشاری در ارزش پول ایران بود که از آن پس در سراسر ایران رایج شد. دینار با ارزش صوری، مبنای محاسبه شد. یک «صاحبقران» یا« هزار دینار» ارزشی معادل هزار دینار داشت. پس از آن ده صاحبقران، که سکه‌ای از نقره، و تومان، که سکه‌ای از طلاست و معادل ۱۲/۵ فرانک فرانسه، و بالاخره «پناباد» که از نقره و نصف صاحبقران است، هر پناباد به ۱۰ شاهی تقسیم می‌شود، که سکّه‌ای است از مس و شاهی خود به دو «قره پول» تقسیم می‌شود که باز از مس است. دو نقره پول مساوی است با یک «صناری» و دو«صناری» با یک «عباسی». صنار دارای ارزشی فرضی است و هیچ سکّه‌ای به این نام وجود ندارد(همان جا:۹۶).

برخلاف پول، اوزان (سنگ‌ها) در گیلان و سایر ایالت گیلان تحت ضابطه در نیامده است و بر حسب نواحی مختلف متغیّراست.هر من تبریزی به هزار مثقال تقسیم می‌شود. هر من شاهی در واقع معادل ۷/۵ کیلوگرم است. هر خروار معادل ۵۰ من شاهی و یا ۱۰۰ من تبریزی است. در سراسر ایالت شمالی ایران، اوزان روسی به خصوص«گراوانکه» رایج است، که اندکی کمتر از نیم کیلو است. در گیلان برای اندازه گیری حجم، ظرفیّت واحدی وجود ندارد و مایعات و غلاّت و از این قبیل را با واحد اندازه‌گیری می کنند. برای تعیین وزن فلزات بهادار، مثقال به کار می‌رود که خود به چهار نخود تقسیم می‌شود و برای تعیین وزن سنگ‌های قیمتی، مانند فرنگ از واحد قیراط استفاده می‌شود. هر قیراط معادل چهار نخود است.

مقیاس طول در گیلان، ذرع شاهی و برابر با ۹۶ سانتی متر فرانسوی است(همان جا).

نتیجه

پژوهندگان غربی یا جهانگردان در این مقاله، با هر نیّتی که وارد سرزمین گیلان شده باشند، اما گزارش‌های تقریباً کاملی از وضعیّت زندگی مردم گیلان در همه‌ی ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حتّی

معماری، به دست داده‌اند. با توجه به نبود آثار مکتوب و ضعف تاریخ نگاری از سوی ایرانیان در آن شرایط خاص، این منابع، یعنی سفرنامه‌های جهانگردان روسی، به عنوان جانشین مواد تاریخی مکتوب و اطلاعاتی مفید و با اهمیتی می‌تواند باشد.

یادداشت ها

۱. جهانگردان روسی در این تحقیق عبارت‌اند از: ملگونف، خانیکف، کاتف، نیکیتین، فیودورکف و خودزکو
۲. الکساندر خودزکو/ شودزکو، در سال ۱۸۰۶ میلادی در کرزیویچ لهستان به دنیا آمد. او در سال ۱۸۳۰ میلادی با عنوان کنسول روسیه در رشت در زمان سلطنت محمد شاه قاجار حکومت می‌کرد.
۳. گریگوری والریانویچ ملگونف، در بین سالهای ۱۸۵۸ میلادی و ۱۸۶۰ میلادی از سواحل جنوبی دریای خزر دیدن کرده است.
۴. فدت افاناس یوویچ کاتف، بازرگان روسی که در بین سالهای ۱۶۲۴ و ۱۶۲۳ و در زمان سلطنت شاه عباس اول به ایران سفر نمود.
۵. نیکیتین از خاورشناسان روس و از نجبای پتروگراد و از کارمندان وزارت خارجی روسی تزاری در ایران، بین سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۱ میلادی از ابتدای مشروطیت تا استعفای پهلوی اول بوده است.
۶. نیکلای ولادیمیرویریچ خانیکوف جغرافی‌دان روسی و سرکنسول روسی تزاری در تبریز بود که در بین سالهای ۱۸۵۸ و ۱۸۵۹ میلادی به ایران سفر نمود و با مسافرت به شهرهای مختلف، به مطالعه‌ی دقیق روی اوضاع سیاسی، اجتماعی و جغرافیایی ایران پرداخت.

منابع و مآخذ:

۱. پورداوود، ابراهیم(۱۳۷۷): *یشتها*، جلد اول، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ اول.

۲. *خاطرات و سفرنامه موسیوب نیکیتین*(۱۳۵۶): ترجمه‌ی علی فره وشی، تهران، نشر کانون معرفت، چاپ دوم، ۲۵۳۶ش.

۳. خانیکوف، نیکلای ولادیمیرویریچ(۱۳۷۵): سفرنامه(*گزارش سفر به بخش جنوبی اسیای مرکزی*)، مترجمان: دکتر اقدس یغمایی، ابوالقاسم بی گاه، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول.

۴. خودزکو، الکساندر(بی تا): *سرزمین گیلان*، ترجمه‌ی دکتر سیروس سهامی، تهران، انتشارات پیام.

۵. رابینو، ه.ل، *دارالمرز گیلان*(۱۳۵۷): ترجمه‌ی جعفر خمامی زاده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

۶. *سفرنامه کاتف(۱۳۵۶)*: ترجمه‌ی محمد صادق همایونفرد، تهران، انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۶ش.

۷. *سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر*(۱۳۶۴): ترجمه‌ی مسعود گلزاری، تهران، انتشارات دادجو، چاپ اول.

۸. عبدالله یف(۱۳۳۶): *عبدااله تاریخ ایران*، ترجمه‌ی غلامحسین متین، تهران، انتشارات ستاره.

۹. مکنزی، چارلز فرانسیس(۱۳۵۹): *سفرنامه‌ی شمال*، ترجمه‌ی منصوره اتحادیه(نظام مافی)، تهران، نشر گستره.